**أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیمِ، بِسْمِ الله الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**

**نکات:** در همه‎ی اُمور، و به‌ویژه در مسائل دینی و معنوی و انسانی، در عالَمِ انسانی و در عالَمِ ماده، ما بدون تدریج و استقامت و مداومت به‌جایی نمی‎رسیم؛ کارها با تدریج پیش می‎رود، لذا باید در کارها استقامت و مداومت داشت. روی همین حساب ما نمی‎توانیم با یک انبوهی از کارها، مسائل دینی و معنوی‎مان را شروع کنیم. باید از یک اندکی، از یک آغازی، کار را شروع کنیم. این، در گذرِ زمان، به‌تدریج که بر آن استقامت باشد و مداومت باشد، آرام‌آرام، هم خودش رشد می‎کند و هم زمینه‎ی کارها و برنامه‎های دیگر را فراهم می‎کند؛ مثلِ همین رشدِ جسمانی که ما داریم؛ یک بچه که به دنیا می‎آید که برایش کباب درست نمی‎کنند، یک اندک شیری می‎خورَد، منتها بر این اندک شیر، استقامت و مداومت دارد، که هم حجمِ شیر خوردنش افزایش پیدا می‎کند و هم این‌که -چون با تدریج و استقامت و مقاومت رشد می‎کند- آرام‌آرام زمینه‎ی چیزهای دیگر را نیز پیدا می‎کند. گاهی این اشتباه پیش می‎آید -که دسیسه‎ی شیطان هم هست، چون شیطان می‎داند راهش این است- که ما وقتی یک مقدار میل به مسائل معنوی پیدا می‎کنیم، شیطان می‎آید انبوهی از برنامه‎های دینی و معنوی و عبادی را روی سَرِ ما می‎ریزد، تا ما بعد از اندک زمانی خسته بشویم و از پا بیفتیم و رها بکنیم و اگر این‎طور شد، هیچ ثمری هم ندارد.

**بحث:** خلاصه‎ی بحثی که ما تا الآن داشتیم این بود که ما انسان‎ها، به خودمان که نگاه می‎کنیم، می‎بینیم از کاستی و نقصِ خودمان بدمان می‎آید و نمی‎خواهیم و از این گریزانیم؛ و از آن طرف به دنبال رفع این نقص هستیم، به دنبال کمال خودمان هستیم و مدام هم در این تکاپو هستیم؛ و بعدش هم گفتیم آن چیزهایی که ما از آن‎ها گریزانیم در عالَمِ واقعیت و خارج، چه چیزهایی هستند. مثلاً گفتیم ما از زشتی گریزانیم و به زیبایی گرایش داریم، از جهل و نادانی به علم و دانش و... . که جمع‌بندی‌اش این بود که ما به دنبال یک زندگانیِ این‌چنین هستیم، یعنی ما انسان‎ها هر چه به خودمان نگاه می‎کنیم اگر حتّی از آسمان هم ما را بیندازند پایین، باز هم همین است؛ اگر هزار بار هم [خلافِ این مطلب را] اثبات بکنند، ما جز این نمی‎پذیریم؛ ما حقیقتاً -در متنِ زندگی- به دنبالِ زندگی و زندگانی هستیم، زندگانی‎ای که همه‎ی این آرزوهای ما در آن باشد و هیچ‌کدام از آن اُمورِ ناخوشایندِ ما، در آن نباشد. و این زندگانی هم، الآن نیست؛ یعنی دوباره در همین خارج که نگاه می‎کنیم دوباره می‎بینیم گویا یک چنین زندگانی‎ای در دسترس ما نیست، ولی نااُمید هم نیستیم؛ چون هر جا که رو می‎کنیم نشانه‎هایش وجود دارد. یعنی ما اگر دنبال زندگانیِ پر از زیبایی هستیم، هر جا رو می‌کنیم زیبایی هست؛ اگرچه یک تیغی، یک خاری هم در کنارش هست. اگر دنبال علم و دانش هستیم و می‎خواهیم زندگانی‎مان پُر از علم و دانش و به دور از جهل و نادانی باشد، در همین متنِ آفرینش می‎بینیم علم و دانش هست و... . جمع‌بندی‌اش ابن بود که ما بالأخره بینِ یک بودن و نبودن، رفتن و نرفتن، رسیدن و نرسیدن هم چنان سرگردانیم.

بعد سؤال این بود که این زندگی را چگونه و کجا می‎شود به‌دست آورد؟ این سؤالی را که بنده می‎کنم ما شب و صبح داریم با آن زندگی می‎کنیم، یعنی این چیزی که ما شب و صبح داریم با آن زندگی می‎کنیم را، چگونه می‎توان به‌دست آورد؟ این گم‎شده‎ی ما، این مطلوب ما، که آن زندگانیِ آرمانیِ سعادتمندانه آن‎چنان است، این را ما چگونه و از کجا به‌دست بیاوریم؟

بنده نمی‎خواهم دوباره بحثِ علمی بکنم. ببینید! ما در متنِ خارجِ زندگی‎مان اگر نان نداریم، نان را چگونه و از کجا به‌دست می‎آوریم؟ اگر نداریم، نگاه می‎کنیم چه کسی نان دارد، با دسترسی به او به نان می‎رسیم؛ چیز پیچیده‎ای هم نیست؛ بنده اگر علم و دانش در یک زمینه‎ای ندارم، چگونه به آن می‎رسم؟ می‎بینم این دانش و علم نزدِ چه کسی است و با دسترسی به او به این دانش می‎رسم. آیا این، واقعاً چیزِ پیچیده‎ای است؟

پس ما در متنِ زندگی‎مان آنچه را که نداریم و جزءِ آرزوها و خواسته‎های ماست، همواره این‎گونه به‌دست می‎آوریم، این‎طوری که نگاه می‎کنیم ببینیم آن‎که دارای آن است، کیست و کجاست؛ آنگاه می‎رویم سراغِ او، و او را می‎یابیم تا به‌واسطه‌ی او به آن خواسته برسیم. آن چه را که ما شمردیم، این‎ها خواستنی‎های ماست، حالا من به‌سرعت می‎خوانم: ما زیبایی و آراستگی را می‎خواهیم؛ پاکی را می‎خواهیم؛ دوستی و محبت و آرامش و... . خُب خیلی روشن است، این‎ها را کجا و چه جوری باید به‌دست بیاوریم؟ مثل همه‎ی مسائل دیگر باید ببینیم چه کسی این‎ها را دارد؟ این‎ها کجا هست؟ هر جا هست اگر به آنجا دست پیدا کردیم، بهره‎مند می‎شویم، اگر او را نشناختیم و به او دست پیدا نکردیم، بهره‎مند هم نمی‎شویم.

یک نکته این است، این‎هایی را که بنده عرض می‎کنم دوستان هر جایش که اشکال‌دارند، بفرمایند. ما وقتی یک چیزی از یک جایی می‎گیریم، در درونِ ما این جا می‎گیرد که وقتی یک‎بار گرفتیم، باز هم می‎شود بگیریم. دوستان به خودشان رجوع کنند ببینند ما در ناخودآگاهِ خودمان این‎جور نیستیم؟

ببینید! شما به طورِ فطری اگر از یک جایی یک‎بار آب بخورید، دفعه‎ی بعد که تشنه‎تان شد، دوباره چه اتفاقی می‎اُفتد؟ ... مگر این‎که اثبات بشود که آنجا آب تمام شده است. من وقتی که هر وقت آب خواستم در همین متنِ هستی، به‌دستم آمد، دفعه‎ی بعد هم که آب می‎خواهم، یا آبِ بیشتری می‎خواهم، می‎روم سراغِ همین متنِ هستی. من در این هستی زیبایی را می‎یابم، من در این هستی دانایی را می‎یابم، من در این هستی قدرت را می‎یابم، من در این هستی لذت را می‎یابم، آراستگی، آرامش، آسایش، امنیت -هرچه را که بگویید- گاهی می‎یابم، وجودِ من، این را همین جا می‎یابد. لذا هیچ‌وقت هوای این را نمی‎کند که از اینجا بزنَد بیرون. افزون بر این، بهتر از این را هم همین جا می‎خواهد؛ لذا هرچه هم به ما بگویند، اینجا را ول نمی‎کنیم. مثل بچه‎ای که یک‎بار از سینه‎ی مادرش شیر خورده، حالا همه‎ی عالَم بیایند در گوشِ او بخوانند که نه! دیگر نمی‎شود! او نمی‎پذیرد، مگر این‎که خودش برود و نیابد. نکته‎ی دیگر -که یادآوری هست- ما به خودمان رجوع که می‎کنیم، می‎بینیم همه‌چیز را بی‌حد و مرز می‎خواهیم.

می‎شود آفرینش این را برندارد و پذیرا نباشد و بگوید نمی‎توانم؟ چون، ما از قبل، که نبودیم، آفرینش ما را این‎جور در صحنه آورده، همان جور که تشنگیِ من، از دلِ همین (آفرینش) جوشیده؛ من هر وقت تشنه شدم، آفرینش پاسخ‎گو بوده - موارد استثناء را بگذاریم کنار، اصلش را می‎گویم - آن وقت می‎شود این یک قَلَم (زندگانیِ مطلوبِ انسان)، در عالَمِ هستی جواب نداشته باشد؟ هر چیزی آدم می‎خواهد -به یک معنا- جواب دارد [آن‎وقت] این یک قَلَم -که اصلِ مطلبِ انسان است و همه‌چیز مطلبِ انسان است- را بگوییم شرمنده هستیم؟! وجداناً اگر به ما بگویند شرمنده هستیم، (یعنی طبیعت بگوید این خواسته‎ی شما جواب ندارد) نمی‎گوییم به جهنّم، بقیه‎اش را هم من نمی‎خواهم؟ خیلی روشن است، می‎گوییم بقیه‎اش هم پیش‎کِشِ خودت.

فرض کنید می‎رویم دنبالِ زیبا. می‎خواهیم به زیبایی برسیم، حالا اگر شد می‎رویم دنبالِ زیباتر، حالا اگر شد می‎رویم دنبالِ زیباترین ... غیر از این است؟ حالا فرض کنید بگوییم قدرت به‌دست بیاوریم، می‎رویم سراغ قدرتمند؛ حالا شما فرض کنید ما می‎خواهیم به عِلم برسیم، می‎رویم سراغِ عالم و دانا، اگر شد داناتر، اگر شد داناترین؛ شما همه‎ی این موارد را بشمارید...

اگر بشود این‎ها همگی جمع بشود یک جا، جمع و باهم؛ یعنی واقعاً یک کسی، یک چیزی پیدا بشود که زیباترین باشد، داناترین باشد، قدرتمندترین باشد، مهربان‎ترین باشد، لطیف‌ترین باشد، هرچه ترین است آنجا بیاید، اگر این‎طور باشد ماها میل به آن نداریم؟ این را نمی‎خواهیم؟ کیست که بگوید من این را نمی‎خواهم؟ اگر این‎طوری شد، او نمی‎شود یکتا و یگانه؟ یکتا و یگانه چیست؟ آن‎ی که همه‎ی خوبی‎ها را یکجا دارد. هر خوبی‎ای که شما بخواهی بشماری، کافر و مسلمان هم ندارد.

حالا برگردید اینجا که ما دنبال زیبایی هستیم، دنبال قدرت هستیم، دنبال علم و دانایی هستیم. آن وقت نمی‎شود که یک حقیقتی باشد یک چیزی باشد که خودِ علم باشد، خودِ قدرت باشد، خودِ زندگانی باشد؟ که ما آن را داریم دنبال می‎کنیم و ول هم نمی‎کنیم، چه کافر باشیم و چه مسلمان. هر کسی هم هرچه می‎خواهد بگوید، بگوید. ما صبح تا شب‎مان همین است دیگر! لذا آن مطلبی که جلسه‎ی اول بنده گفتم که چرا ما ول نمی‎کنیم قضیه را، چرا آرام نمی‎گیریم، برای این است که ما هر جا را نگاه می‎کنیم می‎بینیم این یکتا و یگانه حضور دارد، همه جا هست، زیبایی هست، دانایی هست، قدرت هست، آرامش هست. بله، کنارش چیزهای دیگری هم هست؛ لذا چیزی را که می‎بینیم، با شنیدن ول نمی‎کنیم؛ شنیدن کِی بُوَد مانندِ دیدن. پس ما حواسمان باشد یا نباشد، دنبالِ یکتا و یگانه‎ای هستیم که هر آن چه را ما می‎خواهیم، او داشته باشد؛ از خودش هم داشته باشد؛ بلکه خودش، همه‎ی آن چه ما می‎خواهیم باشد.

بنده می‎خواهم مطلبِ بالاتر از این را عرض کنم، دقت بفرمایید! به خودتان رجوع کنید! تا اینجا عرض کردیم ما به دنبالِ این ‎هستیم که به آن زندگیِ سعادتمندانه برسیم، دنبالِ یک چنین یکتا و یگانه‎ای هستیم، بنده می‎گویم اگر به تهِ دل خودمان رجوع کنیم، آیا ما این میل را نداریم که یکتا و یگانه بشویم؟ چه کسی این میل را ندارد که یکتا و یگانه بشود؟ (این را در پرانتز عرض می‎کنم، وقتی در درون ما، این، هست، هیچ حرفی را غیر از این نپذیرید...) ما نه این‎که دنبالِ یکتا و یگانه هستیم، بلکه بالاتر از این، می‎خواهیم یکتا و یگانه بشویم، همه‌چیز را باهم داشته باشیم. حرفی را غیر از این نمی‎توانیم قبول کنیم، این، وجودِ ماست. مثل این است که کسی بگوید تو تشنه نیستی و آب هم نیست و دنبالِ آب هم نیستی؛ این چه حرفی است؟ ما تشنه نمی‎شویم، آبی نیست، ما دنبالِ آب نیستیم، ما با آب تشنگی‎مان برطرف نمی‎شود [و از این حرف‎ها...] ما به خودمان نگاه می‎کنیم. متأسفانه سرمان گرم شده، فراوان هم سرمان گرم شده، نمی‎فهمیم برای چی داریم تکاپو می‎کنیم؛ نه این‎که دست و پا نزنیم، دست و پایمان را می‎زنیم، اصلاً نمی‎شود دست و پا نزنیم، انسان تا به اینجا نرسد، آرام نمی‎گیرد. بله نهایتش این است که کسی به چنان نااُمیدی‎ای برسد که بگوید خودم را بکُشم راحت بشوم، او هم می‎گوید راحت بشوم، او هم آخرین تلاشِ خودش را می‎کند تا به‌راحتی و به چنین چیزی برسد، ولی به اشتباه فکر می‎کند.

اگر عمامه به سری هم به شما خلافِ آن چه را که وجودتان دارد می‎گوید، گفت، نپذیرید. نه بنده، نه شما و نه هیچ‌کسی نمی‎تواند خلافِ وجود ما به ما چیزی بگوید، در هر زمینه‎ای. کما این‎که همه‌ی آفرینش این را به ما می‎گوید، لذا ما این‎گونه هستیم.

بنده تقاضا دارم از دوستان، حیف است، خیلی ما سَرِ خودمان را گرم کرده‎ایم، یک ۵ دقیقه‎ای از روزانه‎مان را روی این مسائل بگذاریم، یک مقدار تفکّر کنیم، توجّه بکنیم، کتاب هم نمی‎خواهد در این زمینه بخوانید، بگذارید یک مقداری خودِ ما [برسیم]. وجودِ ما همان جوری که ما را به سمت آب می‎برَد، ما را به سمت این موضوع هم می‎تواند ببرَد. لذا ۵ دقیقه‎ای دوستان حتماً برای خودشان وقت بگذارند؛ و اگر بخواهید موفّق بشوید، وقتِ مشخص بگذارید؛ مثلاً بگویید، من قبل از نماز صبح یا بعد از نماز صبح یک چنین توجهاتی می‎کنم که واقعاً دنبالِ چی دارم می‎گردم. این‎ها را برای خودمان زنده بکنیم در تفکّر و توجّهمان، در متنِ زندگی‎مان، لذا اگر کسی صد بار این را رد بکند، ما نباید بپذیریم؛ این مثل کسی است که بگوید من تشنه نمی‎شوم، من تشنه نیستم، من دنبال آب نیستم، آبی نیست، آب تشنگیِ مرا برطرف نمی‎کند، چه کسی از او [این را] می‎پذیرد؟

لذا من یک درخواستی از دوستان دارم، این را دنبال کنید، درخواست بنده این است که ببینید کدام آرزوی انسان است که خدا آن را ندارد و کدام خواسته‎ی انسان است که در دین به آن پرداخته نشده است؟ همان جوری که در دلِ ما هست، یعنی به زبان خودمان، کدام حرف دلمان را دین نزده است؟ صحنه‎ی واقع که حالا موفّق می‎شویم یا نمی‎شویم را کار نداریم. شما هر آن چه می‎خواهید [بشمارید] اگر موردی پیدا کردید که خدای متعال آن‎گونه نیست یا در دین به آن پرداخته نشده، بیایید من در خدمتتان هستم بشمارید.

آنجا معصوم -علیه‌السلام- می‌فرماید «یا مُنتَهی غایَةَ الطّالِبین» خدا را چه جور صدا می‎زنَد؟ منتها یعنی چه؟ آنجایی که جویندگان، دیگر جویندگی‎شان تمام می‎شود آنجاست. یکی از دوستان می‎پرسید بعد، چی؟ این مطلب، خیلی مهم است، ما تا بعدی در کار است می‎رویم؛ کِی می‎ایستیم؟ آنجایی که بعدی دیگر در کار نباشد، این درست است، ولی آنجایی که بعدی در کار نیست، همان حقیقتی است، که همه‌چیز، اوست. لذا آنجا جویندگی نیز تمام می‎شود، آدم آرام می‎گیرد و این نکته‎ای هم که گفته‎اند یاد خدا دل‎ها را آرام می‎کند برای همین است. داریم «یا أَرحَمَ الرّاحِمین» زیاد هم می‎گوییم، ولی تا حالا هیچ توجّه کرده‎ایم که حرفِ دلِ ماست؟ مگر ما دنبالِ مهربانی و مهربان‎ترین نیستیم؟ «یا أجوَدَ الأَجوَدین»، «یا أَکرَمَ الأَکرَمین»، «یا أَسمَعَ السّامِعین» ما به دنبالِ گوش‎ی نیستیم که بشنود؟ درد ما را بشنود؟ نیاز ما را بشنود؟ شنواترین شنواها اوست. در ادامه‌ی همین دعا عرض می‎کنیم: «أَحیِنی حَیاه الطَّیِّبَة» خدایا مرا زنده بکن به یک زندگانیِ پاک، این حرفِ دلِ ما نیست؟ یعنی ما دنبالِ یک زندگانی‎ای نیستیم که این گرفتاری‎ها را نداشته باشد؟ معصوم چون زبانِ سرشت و فطرتش باز است، همان حرفِ دلِ ما را می‎زنَد. خدایا! مرا زنده بدار، به چه زندگانی‎ای؟ به این زندگانی که الآن دادی؟ نه، این‎که تازه اولِ راه است، نه، یک زندگانیِ پاک، ما دنبالِ پاکی نیستیم؟

در دعای جوشن کبیر در یک فرازی عرض می‎کند «یا اَقدَمَ موجودٍ طُلِب» ای موجودی که، ای هستی‎ای که -حالا اقدم را بگوییم قدیمی‌تر یا همیشه‎ترین موجودی که- جست‎وجو می‎شود؛ او هست که همواره جست‎وجو می‎شود و همه دنبالش هستند. لذا ما توجه بکنیم که ما همواره در تکاپوی این‎چنین حقیقتی هستیم، من و شما و هر انسانی و هر جنبنده‎ای و هر موجودی، همه همین گونه هستند. حواسمان باشد حواسمان نباشد، باور بکنیم باور نکنیم، زیرَش بزنیم یا زیرَش نزنیم، فرقی نمی‎کند، هیچ فرقی نمی‎کند.

آن کسی که اصلاً بیاید کتاب بنویسید و نفی بکند، همان کتاب را برای چه می‌نویسد؟ دلیل دارد دیگر، همان را پِی‎اش را بگیرید، می‎بینید از آن در، دارد [همین] مطلب را دنبال می‎کند.

لذا این چند جلسه‎ای که بنده تقاضا داشتم دوستان تلاش بکنند، خودشان را موفّق بکنند؛ و این را بیاوریم در برنامه‎هایمان و اهل تفکّر باشیم و یک مقدار از شلوغ‎کاری‎هایمان کم کنیم، ما باید بیاییم به این سمت، اهل تفکّر، اهل تفکّری هم که می‎گوییم این‎چنین تفکّرهایی، یعنی خودمان را یک بازبینی‎ای بکنیم.

خدای متعال هم خودش را این‎چنین معرفی می‎کند. حالا در جلسات بعد اگر عمری باقی بود از آیات می‎آوریم و بهره می‎بریم، هیچ‌چیزی گردنِ ما نگذاشته‎اند! به خلافِ این سَبکی که ما در تبیینِ دینِ خودمان پیش‌گرفته‌ایم که وقتی که دینمان را به کسی معرفی می‎کنیم، فکر می‎کند که می‎خواهیم چیزی به گردنش بگذاریم، نه، اصلاً این‎گونه نیست، دین آمده است آرزوهای ما را برآورده کند، اصلاً دین همان آرزوهای ماست، هیچ‌چیزی غیر از این نیست.

همین چند روزِ دهه‎ی اول ذی‌الحجه، ایّام ویژه‎ای است، و هم به‌خصوص فردا و پس‎فردا، یک مقدار به خودمان وقت بدهیم، مهلت بدهیم، فرصت و امان بدهیم، تا بپردازیم به این مسائل. اگر ما این مطالبمان یک مقدار حل بشود و سامان بگیرد، بعد می‎فهمیم که خیلی از مسائل آن‎گونه نیست که ما این‌همه خودمان را گرفتار کرده‎ایم. در همین دنیا به چیزهایی خواهیم رسید -که ان‌شاءالله خدا روزی کند به ما- که تصوّرش را هم نمی‎توانیم بکنیم، و بسیاری از سؤالاتی هم که داریم برای همین است که نمی‎توانیم تصوّر بکنیم. هر جا هم که هستید، بنده هم التماس دعا دارم، ان‌شاءالله که موفّق و محفوظ باشید، این شب و روز و این ایّام را، همیشه، همه را دعا بفرمایید.

سؤال: این موضوعی که در آخر بحثتان مطرح کردید، این بیشتر به ادّعا شبیه بود تا ...

* بله، بله ادّعاست و این، آرام‌آرام اثبات خواهد شد. خدا چه چیزی دارد که شما ازش بدت می‎آید؟

سؤال: یک سری صفات هست که می‎شود مثال زد ...

* مثال بزنید، همان صفات را مثال بزنید، مثلاً معذِّب؟ خدا معذِّب است. شما فرض کنید یک کسی آمد شمشیر برداشت و دست شما را بُرید، خدا عذابش کرد، شما خوش‎حال می‎شوید یا نمی‎شوید؟ خوش‎حال می‎شوید. خدا چه کسی را عذاب می‎دهد؟ ستمگر را دیگر. شما از این‎که خدا ستمگر را عذاب می‎کند ناراحت می‎شوید؟

**«أَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمِّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ و عَجِّل فَرَجَهُم»**